

در جریان معرکه موته

<?xml encoding="UTF-8">



معجزه پیامبر اکرم ۲ و مطلع شدن اهل مدینه از جریان لشکر

معجزه پیامبر در مورد جریان لشکر آشکار گردید. آن حضرت که در مدینه بود، قبل از اینکه کسی خبری از آنها بیاورد، خبر شهادت زید و جعفر و ابی‌رواحه را به مردم داد و اندوهگین شد و اشکهایش سرازیر گردید؛ سپس آنها را از فرماندهی خالد خبر داد و او را شیر خدا نامید[1]

آن گاه کسی آمد و اخبار جنگ را به آنان رسانید و چیزی بر آنچه پیامبر اکرم ۲ فرموده بود، نیفزود.[2]

هنگامی که لشکر نزدیک مدینه رسید، پیامبر اکرم ۲ و مسلمانان به استقبال آنان رفتند. فرزندان رزمندگان نیز پیشاپیش همه به سوی پدران خود می‌رفتند. آن حضرت فرمود: بچه‌ها را در آغوش بگیرید و فرزند جعفر را به من بدهید؛ چنانکه عبدالله بن جعفر را آوردند و آن حضرت او را بر مرکب خود نشاند. مردم به سوی لشکر خاک می‌پاشیدند و می‌گفتند: شما از راه خدا فرار کرده‌اید. پیامبر اکرم ۲ فرمود: اینها فرار نکرده‌اند؛ بلکه خود برگشته‌اند.[3]

انسان از این گونه تربیت والای نبوی در شگفت می‌ماند که کودکان و نوجوانان و مردان به استقبال جنگجویان خود بروند و آنها را به خاطر اینکه در راه خدا شهید نشده‌اند، فراریان از راه خدا بخوانند و سرزنش نمایند! چه خوب بود که جوانان جوامع ما نیز که در کوچه و خیابانها با قیافه زنانه بی‌هدف می‌چرخند، از این مردانگی و غیرت ایمانی عبرت بگیرند و یقیناً امت به این درجه از عزت نفس و مردانگی نمی‌رسد مگر با تربیت صحیح اسلامی‌ای که پایه‌های آن براساس راه و منهج پیامبر اکرم ۲ استوار شده باشد.[4]

فقاہت در رهبری

رفتار صحابی بزرگوار، ثابت بن اقرم عجلانی، که پرچم را بعد از شهادت عبدالله بن رواحه بدست گرفت تا به زمین

نیفتد؛ چون افتادن پرچم به معنی شکست لشکر بود و سپس در آن شرایط مسلمانان را خطاب کرد که برای خود، امیری انتخاب نمایید، درس بزرگی است برای مسلمانان که در چنین اوضاع آشفته‌ای نیز، چنین مسئله با اهمیتی را فراموش نکنیم.

در روایتی نیز آمده است که پرچم را بدست گرفت و نزد خالد رفت، او نپذیرفت و گفت تو بدان سزاوتری. ثابت گفت: من این را برای تو آورده‌ام.

هر دو روایت بیانگر تفکر وسیع ثابت در آن شرایط حساس نسبت به سرنوشت لشکر اسلام می‌باشد. ایشان درسها، فواید و عبرتها

1- اهمیت جنگ موته

این معرکه مهم‌ترین درگیری بین مسلمانان و صلیبیان مسیحی محسوب می‌گردد؛ چراکه این نخستین درگیری مسلحانه مهم بین دو گروه بود و تأثیر منفی زیادی بر آینده دولت روم گذاشت و از طرفی زمینه را برای فتح شهرهای شام توسط مسلمانان فراهم ساخت و رعب و وحشتی که از ناحیه روم بر دلهای عرب سایه افکنده بود، برطرف گردید و علاوه بر اینکه روحیه والای سربازان اسلام برای همه آشکار گشت، برای مسلمانان نیز فرصتی فراهم آورد تا روحیه ضعیف و ناتوان سربازان رومی و تاکتیکهای جنگی آنان را شناسایی نمایند.[5]

2- محبت شهادت، باعث جانفدایی می‌گردد

صبر و استقامت و جانفدایی فرماندهان سه‌گانه جنگ از شوق فراوان آنها به شهید شدن در راه خدا، سرچشمه می‌گرفت. تا در بهشت با انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین همنشین باشند. بهشتی که بی‌نهایت گسترده است و در آن نعمتهایی وجود دارد که تاکنون کسی ندیده و نشنیده و در خاطر کسی نیز نیامده است.

3- ویژگیهای معرکه موته

تنها معرکه‌ای است که اخبار آن توسط وحی آسمانی به پیامبر اکرم ۲ می‌رسید؛ چنانکه آن حضرت خبر شهادت سه فرمانده جنگ را به اطلاع مردم رسانید. همچنین تنها واقعه‌ای است که پیامبر اکرم ۲ در آن، سه فرمانده را به ترتیب مقرر کرد تا یکی بعد از دیگری فرماندهی لشکر را به عهده بگیرند.[6]

4- گرامیداشت آل جعفر توسط پیامبر اکرم ۲

با به شهادت رسیدن جعفر، پیامبر اکرم ۲ نزد اسماء، بنت عمیس (همسر جعفر) آمد و گفت: فرزندان جعفر را نزد

من بیاور. وقتی اسماء آنها را آورد، آن حضرت آنان را در آغوش گرفت و بوئید و بوسید و اشک از چشمانش سرازیر گردید. مادر آنان گفت: مگر از جعفر و همراهانش خبری شده است؟ پیامبر اکرم^۲ فرمود: بلی. امروز آنان به شهادت رسیده‌اند. اسماء با شنیدن این سخن، داد و فریاد به راه انداخت. پیامبر اکرم^۲ به مردم گفت که از خانواده جعفر فراموش نکنید. برای آنان غذا تهیه نمائید؛ چون آنها را مرگ جعفر مشغول داشته است.[7]

این جریان حاوی نکات زیر است:

الف – جواز گریستن زن به خاطر وفات شوهرش

چنانکه اسماء بنت عمیس پس از اینکه خبر شهادت همسرش، جعفر را شنید، به گریه افتاد و سر و صدا به راه انداخت. پیامبر اکرم^۲ نیز او را از این کار منع نکرد. پس باید دانست که گریه‌ای که از آن منع شده است همان نوحه‌سرایی زمان جاهلیت است که در آن به سر و صورت می‌زدند و سینه چاک می‌کردند و به کار خدا اشکال می‌گرفتند.

ب – استحباب تهیه نمودن غذا برای خانواده متوفی

پیامبر اکرم^۲ به همسایگان خانواده جعفر دستور داد تا برای آنها غذا تهیه نمایند؛ چراکه آنان عزادار بودند و می‌بایست از اندوه و ناراحتی آنان کاسته می‌شد؛ اما متأسفانه امروزه، این سنت حسنه به بدعت سیئه‌ای تبدیل شده است و به جای درست کردن غذا برای اهل میت، همسایگان و کسانی که برای عرض تسلیت می‌آیند، منتظر درست کردن غذا توسط خانواده میت می‌مانند! این امر زشتی است که باید از آن پرهیز نمود.[8]

پیامبر اکرم^۲ هرچند از گریه نمودن برای میت نهی ننموده است، اما از گریستن بیش از سه روز برای میت، نهی نموده است؛ چنانکه بر اسماء بنت عمیس وارد شد و فرمود: «بعد از امروز برای برادرم گریه نکنید؛ سپس فرمود: برادرزاده‌هایم را بیاور.» آنها را که بسیار کودک بودند، نزد ایشان آوردند پیامبر اکرم^۲ کسی را خواست و دستور داد که موهای سر آنها را بتراشد و فرمود: این محمد، شبیه عموی ما ابوطالب است، اما عبدالله، از نظر خلقت و اخلاق شبیه من است. آن گاه دست عبدالله را گرفت و برایش چنین دعا کرد: «خدایا جای خالی جعفر را پر کن و کسب دستان عبدالله را برکت بده. این را سه بار تکرار کرد. آن گاه مادر بچه‌ها از یتیم شدن و بی‌سرپرست بودن آنها سخن گفت. پیامبر اکرم^۲ فرمود: «تو از تنگ‌دستی و فقر آنان سخن می‌گویی؛ در حالی که من ولی آنها در دنیا و آخرت هستم.»[9]

این شیوه برخورد پیامبر اکرم^۲، بیانگر شیوه برخورد با یتیمان و فرزندان شهدایی است که جان خود را در راه سربلندی امت اسلام از دست داده‌اند.[10]

ج – ازدواج ابوبکر با اسماء بنت عمیس

بعد از اتمام عدت اسماء، ابوبکر از او خواستگاری کرد و با او ازدواج نمود؛ چنانکه محمد بن ابوبکر نتیجه همین ازدواج است و بعد از وفات ابوبکر، علی با اسماء ازدواج نمود و از او دارای فرزندان گردید.[11]

ابن‌کثیر این قصیده را از اسماء بنت عمیس نقل کرده است که در رثای شوهرش، جعفر خوانده است:

فَالَيْتَ لَاتَنْفَكْ نَفْسِي عَلَيْكَ وَلَا يَنْفُكُ جَلْدِي اَغْبِرَا

«سوگند خورده‌ام که هیچ گاه از غم تو رها نشوم و پوست بدنم همواره غبارآلوده بماند.»

فَلله عينا من رای مثله فتی اکر و احمر قی الهیاج و اصبرا[12]

«به خدا سوگند تاکنون چشمی، جوانی حمله‌آورتر و سخت‌تر و صبورتر از او در نبرد ندیده است.»

پیشنهاد برخی از که گفتند: تو امیر ما هستی، نپذیرفت؛ چراکه او بر این عقیده بود که در لشکر، افرادی مانند خالد بن ولید وجود دارند که از او برای احراز این مقام، شایستگی بهتری دارند و نیز می‌دانست که اگر امور لشکر به کسانی که شایستگی آن را ندارند، سپرده شوند، به جای اصلاح و بهبود وضعیت، می‌بایست فساد و خرابکاری اوضاع را انتظار داشت و هرگاه امور برای رضایت خداوند انجام پذیرد، نفس و حب شهرت در آن اثری نخواهند گذاشت.

ثابت برای فرماندهی لشکر بی کفایت نبود، اما او خالد را بر خویشتن ترجیح داد؛ زیرا اگرچه هنوز از مسلمان شدن خالد سه ماه نگذشته بود، اما او در وجود خالد شایستگی‌هایی می‌دید که در خود سراغ نداشت و هدف نهایی او تنفیذ اوامر خدا به بهترین صورت ممکن بود که خالد توانایی بیشتری جهت عملی ساختن این هدف داشت.[13]

ای کاش، زمامداران و رهبران حرکتها و دعوت‌های اسلامی امروز، از رفتار این صحابی بزرگوار درس می‌گرفتند و برای کسانی که تازه به دعوت ویا حرکت اسلامی پیوسته‌اند، به خاطر ترس از دست دادن جایگاه و امتیازات شخصی خود، موانع ایجاد نمی‌نمودند، اما به طور حتم کسی که قلب بیدار و گوش شنوایی داشته باشد، از این ماجرا درس خواهد گرفت.

6- تربیت نبوی در مورد رعایت احترام فرمانده

عوف بن مالک اشجعی می‌گوید: من با زید بن حارثه در غزوة موته شرکت کردم و مرد یمنی نیز با من بود. هنگام رویارویی با دشمنان رومی، مردی در میان رومیان بر اسبی که زینی طلائی داشت، با شمشیری آراسته به طلا سخت با مسلمانان پیکار می‌کرد. آن برادر یمنی پشت صخره‌ای کمین کرد و هنگامی آن مرد رومی نزدیک شد، با شمشیر به مچ پای حیوان زد. رومی پا به فرار گذاشت، اما مرد یمنی به او فرصت نداد بالفور بر او حمله کرد و او را از پای درآورد و اسب و شمشیرش را برگرفت. پس از پیروزی مسلمانان، خالد بن ولید کسی را دنبال آن مرد یمنی فرستاد و از آنچه بدست آورده بود، مقداری را پس گرفت. عوف می‌گوید: من نزد خالد آمدم و گفتم: مگر نمی‌دانی

که پیامبر اکرم ۲ فرموده است: آنچه در جهاد از مقتول می‌ماند، به قاتل تعلق می‌گیرد؟

گفت: این را می‌دانستم، ولی آنها برای او زیاد بود. گفتم یا آنها را برگردان و اگر نه نزد رسول خدا از تو شکایت خواهم کرد.

عوف می‌گوید: همه ما نزد پیامبر اکرم ۲ رفتیم و من این جریان را برای آن حضرت توضیح دادم. پیامبر اکرم ۲ به خالد گفت: چرا چنین کرده‌ای؟ خالد گفت: ای رسول خدا آنها برای او زیاد دانستم. فرمود: آنها را به او برگردان. عوف می‌گوید: من به خالد گفتم: مگر من قبلاً همین را به تونگفته بودم؟ پیامبر اکرم ۲ سخنان مرا شنید و فرمود: چه گفتی؟ من سخنم را تکرار کردم. آن گاه ایشان عصبانی شد و به خالد گفت: آنها را برگردان و فرمود: آیا شما فرماندهان مرا راحت نمی‌گذارید؟ سود فرماندهی آنان به شما و ضرر آن به خودشان برمی‌گردد. [14]

این موضعگیری بزرگی است از پیامبر اکرم ۲ در حمایت فرماندهان و رهبران تا بر اثر اشتباهاتی که معمولاً بشر از آنها درامان نیست، مورد اهانت قرار نگیرند؛ چنانکه خالد بن ولید در این صدد نبودتا با این کار، ستمی بر آن مرد یمنی روا دارد؛ بلکه براساس اجتهاد چنین تصور نمود که واگذاری این اموال برای یک نفر زیاد است بنابراین، مصلحت عمومی را بر مصلحت فردی ترجیح داد و باقیمانده اموال را به سایر غنایم ملحق ساخت تا تمامی مجاهدان از آن بهره‌مند گردند و عوف بن مالک نیز اگر به خالد اعتراض نمود، به وظیفه خود عمل کرد؛ چراکه احساس می‌نمود حق آن مرد یمنی ضایع می‌شود و پس از اینکه پیامبر اکرم ۲ حق او را پس گرفت، مسئولیت عوف تمام شده بود، اما او فراتر از انجام وظیفه شرعی قدم نهاد و خالد را تحقیر نمود. بنابراین، پیامبر اکرم ۲ بر او خشم گرفت و حق فرماندهان را بر زیردستان خاطرنشان ساخت.

البته از این موضوع که پیامبر اکرم ۲ به خالد فرمود: آنها را برگردان، نباید چنین تصور نمود که پیامبر حق آن مرد یمنی را به خاطر جرمی که عوف مرتکب شده بود، ضایع کرد، هرگز چنین چیزی ممکن نیست و یقیناً پیامبر اکرم ۲ آن مرد یمنی را راضی نموده است، اما ادامه ماجرا در حدیث ذکر نشده است. [15]

بنابراین، ملتی که به صاحبان فکر و اندیشه و فرماندهان خود احترام قائل نباشد، هرگز نظم‌پذیر نخواهد و این شیوه پیامبر اکرم ۲ موجب تشکیل امتی سالم و منظم گردید. چه زیبا بود اگر مسلمانان امروزی نیز قدر و احترام یکدیگر را به تناسب تقدم در خدمت دین رعایت می‌کردند و سپس همه مشمول ویژگیهای بیان شده در این آیه می‌شدند که می‌فرماید:

(مائده، 54)

«ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد، خداوند جمعیتی را خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومند هستند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خداست. خداوند آن را به هرکس بخواهد عطا می‌کند و خداوند دارای فضل فراوان و آگاه است.»

و اینکه پیامبر اکرم ۲ فرمود: «آیا فرماندهان مرا راحت نمی‌گذارید؟» بیانگر افتخاری دیگری بر افتخارات خالد است

که پیامبر اکرم ﷺ او را از امیران و فرماندهان خود دانسته است.[16]

7- ایمان و اثر آن در صحنه‌های مبارزه

لشکر مسلمانان در معان توقف نمود و با در نظر داشتن مقیاسهای مادی که تعداد جنگجویان لشکر مقابل خیلی زیاد بود، جرات پیشروی نداشتند، اما هنگامی که مقیاسهای ایمانی مطرح گردید، شهادت و روحیه تازه‌ای در کالبد آنان دمیده شد. با خود گفتند: ما در جستجوی شهادت خارج گردیده‌ایم؛ پس چرا باید از این بهراسیم؟

زید ابن ارقم می‌گوید: من یتیمی بود که تحت تکفل عبدالله بن رواحه قرار داشتم و در سفر موته همراه او بودم. شبی در حالی که مسیر را به سوی دشمن می‌پیمود، شنیدم که گفت:

وجاء المسلمون و غادرون بأرض الشام مشتهي الثَّواء

«مسلمانان که مشتاق خانه‌های خود هستند، آمدند و مرا در سرزمین شام تنها گذاشتند.»

زید می‌گوید: با شنیدن این شعر به گریه افتادم. او با شلاق بر کجاوه زد و گفت: چرا گریه می‌کنی؛ چرا که اگر من شهید شوم تو در حالی بر می‌گردی که هر دو طرف کجاوه از آن تو خواهد بود.[17]

با دقت و بررسی در قضایای مربوط به غزوة موته، می‌توان به معالجة شکست روحی و روانی‌ای که امت اسلام به آن گرفتار شده است، پی برد و علاوه بر این غزوة موته پاسخ قانع‌کننده‌ای است به کسانی که شکست امت اسلام را ناشی از برتری مادی و پیشرفت تکنولوژی دشمنان می‌دانند. ابن‌کثیر در مورد سرية موته می‌گوید: «این امر شگفت‌آور است که دو لشکر با دو اندیشه متفاوت، رویاروی یکدیگر قرار گرفته‌اند. تعداد یکی از آنان که به خاطر رضایت خداوند وارد معرکه شده است، سه هزار می‌باشد در حالی که لشکر مقابل که کافر هستند، تعدادشان دویست هزار نفر است. این دو لشکر نابرابر، با یکدیگر به مبارزه پرداختند که در نتیجه، جمع کثیری از کافران کشته می‌شوند؛ در حالی که کشته‌شدگان لشکر مسلمان فقط دوازده نفر هستند. خالدی می‌گوید: من به تنهایی نه شمشیر را بر اثر درگیری با کفار عوض نمودم و یقیناً توسط این شمشیرها چندین نفر را به قتل رسیده‌اند و آن گاه شکسته‌اند؛ پس مسلم است که سایر قهرمانان و حاملان قرآن چه عکس‌العملی با صلیبیان کافر داشته‌اند.»[18]

8- اشعار کعب بن مالک در رثای شهدای موته

«در شبی، غمها بر من هجوم آورد. گاهی می‌نالیدم و گاهی می‌غلطیدم. اندوهی بر من مسلط شد، بیدار ماندم و ستاره‌ها را می‌شمردم. گویا در پهلوهایم، آتش پاره‌ای نفوذ کرده است. اندوهم به خاطر کسانی بود که یکی پس از دیگری در میدان موته افتادند و برنخاستند. رحمت خدا بر جوانانشان باد و بزرگانشان را نیز مشمول رحمت‌های

بی‌دریغ خویش گرداند به خاطر رضایت خدا، صبر و استقامت کردند تا جانهای خود را باختند؛ از ترس اینکه به عقب رانده نشوند و مجبور به فرار نگردند.

آنها پیشاپیش دیگر مسلمانان همچون شترهای نر که ملبس به ذره آهنی باشند، در حرکت بودند.

جعفر با پرچم خود پیشاپیش همه بود و صفهای دشمن را می‌شکافت تا اینکه پس از گذشت صفهای صعب‌العبور، نقش زمین شد.

با شهادت او، رنگ نورانی ماه تغییر یافت و خورشید نزدیک بود، کسوف نماید.»[19]

این ابیات، از ابیاتی است که مالک بن کعب در رثای شهدای مویه سرود و حسان بن ثابت نیز ساکت نشست و در مدح شهدای مویه و به ویژه فرماندهان دلیری چون، جعفر و زید و عبدالله بن رواحه مرثیه‌هایی سرود.

[1]- نظرة النعيم، ج 1، ص 360.

[2]- البداية و النهاية، ج 4، ص 255.

[3]- السيرة النبوية، ندوی، ص 328 - تاریخ الذهبی، ص 491.

[4]- دروس و عبر من الجهاد النبوی، ص 358.

[5]- الصراع مع الصليبيين، ص 64.

[6]- همان، ص 66.

[7]- السيرة النبوية، ابن هشام، ج 4، ص 28.

[8]- الصراع مع الصليبيين، ص 68.

[9]- البداية و النهاية، ج 4، ص 252.

[10]- السيرة النبوية، ابی‌شهبه، ج 2، ص 430.

[11]- البداية و النهاية، ج 4، ص 353.

[12]- همان.

[13]- معين السيرة، شامى، ص 376.

[14]- مسلم، كتاب الجهاد، ص 1373، شاره 1753.

[15]- التاريخ الاسلامى، حميدى، ج 7، ص 130.

[16]- معين السيرة، ص 378.

[17]- السيرة النبوية، ابن هشام، ج 4، ص 24 – 25.

[18]- البداية و النهاية، ج 4، ص 259.

[19]- السيرة النبويه، ابن هشام، ج 4، ص 33 – 34.